



مخترانی علی ولی اللہ، حجۃ اللہ  
حاج حسین خوش لہجہ

## علی ولی الله، حجة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرحيم

العبد المؤيد الرسول المكرم ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة

الله وبركاته

قربانتان بروم، ما گفتیم که داریم تمرین ولایت می کنیم.

در تمرین ولایت انتقاد خیلی موضوع ندارد. آقایان بعضی

از علما انتقاد را قبول دارند. ما یک وقت می بینی که یک

پیشامدهایی است، من می بینم که این دارد یک قدری

باطل رشد می کند. وقتی من توجه کردم که یک باطلی دارد رشد می کند، آن وقت خدای نخواستہ آن رشد باطل می آید شامل حال شما هم یک قدری می شود. آن وقت بس که من شما را می خواهم، می خواهم آن باطل، باعث رشد عقیده شما عزیزان من نشود. همین جور مثل یک هرچه می خواهی حساب کن بگویم این جوری زشت است، مثل پروانه دارم دور شما می گردم. از خدا خواستم فدای شما شوم. شما حتی الامکان پشت پا بر عالم امکان زدید، دست بر دامن علی زدید. شما توجه کنید که چقدر ارزش دارید. پس من همیشه در فکرم یک باطلی یک وقت می بینی دارد رشد می کند، من می گویم نوار بگذارم که حالا دیگری هم حالا استفاده کند

ان شاء الله. (صلوات)

بعضی‌ها که سواد دارند، به آن سوادشان اتکایی دارند، به سوادشان. وقتی اتکا به سواد داشت، آن سواد جلوه ولایت ندارد. والله حقیقتش را دارم می‌گویم، سواد خیلی خوب است. یک روز خدمتتان عرض کردم تمام شما باسوادید. سواد باید فدای ولایت شود. هر وقت سواد فدای ولایت شد، ولایت تجلی به آن سواد می‌کند، دو بال می‌شود آقایان باسواد. والله بالله، به دینم، پرش می‌کنید به آسمان، شاید جلوتر هم بروید. سواد باید فدای ولایت شود، یعنی بگذارد کنار، تسلیم ولایت شود. این آقا هم سواد دارد، هم تسلیم ولایت است. بعضی‌ها سواد دارند، یک عناد دارند، یک خیال. می‌خواهد به آن

خیال خودش برسد. بالاتر بگوییم والله، این باسواده‌ها بینایی ولایت ندارند. باید باسواد بینایی ولایت داشته باشد، ولایت را ببیند. یک وقت به شما گفتم، باید خدا را ببینید، امام زمان را ببینید، ولایت را ببینید. آرام باش عزیز من، بیا حرف بشنو. اگر ما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول داریم می‌گویید: خدا [یی را] که نبینم، اطاعتش نمی‌کنم. خدا مگر جسم است که علی می‌بیند؟ والله، امر را می‌بیند. آن امری که به او نازل می‌شود، آن را می‌بیند، خدا را می‌بیند.

رفقای عزیز، باید امر را ببینید تا خدا را ببینید. چطور می‌شود امر را ببینی؟ امر از خودت نکن. اگر امر از خودت کردی، هنوز امر خودت پیش خودت است،

تسلیم نشدی. ببین روایت دیگر بگویم. عزیزان من، قربانتان بروم، فدایتان شوم، چرا خدا گفت: تسلیم پیغمبر شوید؟ «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما». پیغمبر وقتی تسلیم خدا شد، آن وقت خدا می گوید: ای ملائکه ها، ای زمین، ای آسمان، ای ریگ، ای درخت، ای اشیاء، ای آب، ای کرات، ای عرش تسلیم پیغمبر شو. چون که از خودش حرف نمی زند، تسلیم است. عزیز من، تو هم بیا تسلیم شو. بیا این هوا و هوس سواد را کنار بینداز، تسلیم شو تا خدا بگوید [تمام خلقت] تسلیمت شود. ببین عزیز من پیغمبر به تو چه می گوید، نه پیغمبر مثل تو باشد، این را به تو بگویم، این پنبه ها

را از توی گوشت دریاور. به طوری شده اینقدر لیاقت پیدا کرده، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده تبلیغ کند، حالا می گوید همه به امر پیغمبر باشید. اما پیغمبر یک تبلیغی دارد که از بیست و دو سال عبادتش مهم تر است. یک تبلیغی دارد که از صد و بیست چهار هزار پیغمبر آن تبلیغ بالاتر است. توجه کنید، باید این عالم را ببینید. عزیزان من، به دینم، به علی قسم، قلاست [یعنی آسان است] این عالم را آدم ببیند. با یقین باید ببینید، یک قدری بروید کنار. از تلویزیون برو کنار، از لپتو و لعب برو کنار، از هوا و هوس برو کنار، از این خیال های باطل برو کنار. تمام باطل است. تو بین می بینی یا نمی بینی؟ واللہ من می بینم. امام زمان اگر من

می خواهم خودم را در این نوار افشاء کنم، من دشمن تو باشم. من نمی خواهم افشاء کنم. می خواهم افشاء برای اینها کنم که ممکن است بشود. با یقین باید ببینید. مگر اصبع نیست که می گوید: جهنم را می بینم، بهشت را می بینم، ناله هایش را هم می شنوم؟ مگر تو نمی توانی اصبع شوی؟ چرا می توانی بشوی. اما «شرطا و شروطها و انا من شروطها»، قربان امام رضا بروم. شرط عبارت مبهم ولایت است. آقایان باسواد، خدا به خود پیغمبر می گوید: این من که به تو ندادم؟ من خجالت می کشم بگویم، بچه یتیم بودی من به تو دادم، به تو دادم. می خواهد بگوید این پیغمبر با همه این عظمت من به او دادم. اگر تو بدانی که هر چیزی را خدا به علی داده،



خدا به پیغمبر داده، هم خدانشناس می شوی، هم  
علی شناس می شوی، هم نبی شناس می شوی.  
(صلوات)

امروز من نظرم این است، هدفم این است اشخاصی که  
«اشهد ان امیرالمؤمنین علیا ولی الله» نمی گویند، «اشهد  
ان علیاً امیرالمؤمنین حجة الله» نمی گویند مشابه اهل  
تسنن هستند. هیچ فرق نمی کند. این دوست عزیز من  
از طرف آقای وحید خراسانی رفته با این مولوی صحبت  
کرده. حالا ببین من درست می گویم یا نمی گویم؟ انتقاد  
کنید. حالا رفته گفته، گفته: نه، عزیز من ما علی را قبول  
داریم. نگاه کن ببین از کجا فساد بلند شده، شما دنبال  
فسادگرها نباشید. ببین فساد از کجا بلند شده؟ ببین

مولوی چه می گوید، می گوید آن زمانی که پیغمبر بوده است، به عمر و ابابکر لعنت نکرده. امام صادق کرده، ما امام صادق را اصلاً قبول نداریم! بین چه دارد می گوید! این آدم هم همین جور است که «اشهد ان امیرالمؤمنین علیاً ولی الله، اشهد ان علیاً امیرالمؤمنین حجة الله» نمی گوید. می گوید آن زمان نبوده! مرد حسابی کجا آن زمان نبوده! [پیامبر] وقتی بلند شد امیرالمؤمنین را به امر خدا، به دستور جبرئیل [معرفی کند]، خدای تبارک و تعالی امر کرد یا محمد، علی را باید معرفی کنی. عمر نه اینکه حق علی را گرفته، به تمام انبیاء، حق تمام صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را زیر پا کرده. صد و بیست و چهار هزار پیغمبر همه آمدند ولایت را تبلیغ کنند. نبوت

که تبلیغ بود. زحمت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را از بین بردند. حالا بین من قشنگ دارم برایت می گویم، این می گوید آن موقع نبوده. من که گفتم: چرا نبود؟ وقتی که بلند کرد علی (علیه السلام) را و گفت: «من كنت مولاه، فهذا علی مولا، وال من والاه، عاد من عاداه» رو کرد به مردم گفت: من برای شما چه جور بودم؟ همه گریه کردند، گفتند: نبی خوبی بودی. ما آنجا داشتیم یک چاله هایی بود که از این چاله ها آب می خوردیم، پشم شتر برمی داشتیم، شیر می دوشیدیم، این را تخلمه می کردیم می گذاشتیم در آفتاب، این نانمان بوده. مگر آنها یادشان رفته که چه می خوردند؟ اگر گوشت می خواستیم، می رفتیم موش می زدیم، مار می خوردیم،

الان اینها را حرام کردی، ما را به سعادت رساندی، یا محمد، تو ما را رساندی. (صلوات) حالا گفت: من خوب نبی بودم؟ گفتند: آره. گفت: درست کار کردم؟ گفتند: آره. گفت: «[ما ينطق عن الهوى، ان هو الا] وحی یوحی»، «من كنت مولاه، فهذا علی مولاه، ولا من والاه، عاد من عاداه». حالا این است، حالا دین علی است. حالا همانجا وقتی که امیرالمؤمنین ولی خدا شد، والله بالله همانجا سلمان اباذر اذان گفتند، «اشهد ان امیرالمؤمنین علیا ولی الله» گفتند. «اشهد ان امیرالمؤمنین علیا حجة الله» یعنی ای خلقت بدان علی برای ما حجت شد. اگر ما قبول نداشته باشیم، عبادت ثقلین کنیم [خدا] ما را می سوزاند. مرتیکه مولوی!

مرتیکه که «اشهد ان امیرالمؤمنین علیا ولی الله» نمی‌گویی! کجا نبوده؟ به دینم، به تمام مقدسات عالم، اگر عالم دهر باشد، زهرا از او راضی نیست. همین جور که زهرا فرمود: تو قبول داری پدرم گفت رضایت من رضایت خداست، رضایت من رضایت خداست؟ گفت: آره، گفت: من از شما دو تا راضی نیستم. زهرا، به حق زهرا، هر کس «اشهد ان امیرالمؤمنین علیا ولی الله حجة الله» نگوید راضی نیست. چقدر سوار الاغ شد با پهلوی شکسته، با محسن سقط کرده، با بازوی ورم کرده، گفت: بیایید علی را یاری کنید؟ تو چرا سر سفره امام زمان نشستی، علی را یاری نمی‌کنی؟ همان که می‌گوید نبوده، ما امام صادق را قبول نداریم، پس تو هم نداری که می‌گویی.

والله اینها می گفتند، امام صادق می گفته، ائمه می گفتند، اصحاب می گفتند. حالا چرا افشاء نشد؟ علی را می کشتند. اگر افشاء می شد آنها بلد بودند، علی را می کشتند. خدای تبارک و تعالی حفظ جان علی را کرد، گفت: یا محمد، علنی اش نکن. حالا عزیز من، قربانت بروم، ببین این مرتیکه دارد چه می گوید. حالا مگر ممکن است به او بگویی بابا این چند دفعه کافر شده؟ یکی راجع به اسامه، پیغمبر گفت: خدا لعنت کند کسی که تخلف کند. این دو تا تخلف کردند. گفت: مگر من نگفتم لعنت خدا و رسول به شما؟ گفت: دلمان نمی آید! بیا این مقدس است، دلش نمی آید! دو مرتبه هم کافر شد، مگر نخواندی؟ آقا چرا نخواندی؟ چرا فکر

نمی‌کنی؟ چرا به این چیزت قانع شدی، اینجوری می‌کنی؟ این که نجات نمی‌دهد. والله بالله لباس، اهل علم را نجات نمی‌دهد. ولایت نجات می‌دهد. به این لباس نناز. ولایت تو را نجات می‌دهد. مگر اهل تسنن همین لباس را ندارند؟ چرا خدا می‌گوید: مرتد و کافرند؟ توجه کن، بیا یک ذره کنار. حالا می‌گوید که پیغمبر فرمود، گفتم: پیغمبر تا آن زمان خط نداشت، چون که مردم می‌گفتند این خودش نوشته. حکمت خدا بود که پیغمبر خط نداشت، اما وقتی افتاد در رختخوابی که به اصطلاح می‌خواهد این دنیا را وداع کند، خط به او داد. گفت: کاغذ و قلم بیاورید، من بنویسم که بعد از من چه کسی است. عمر دید می‌خواهد علی را بنویسد، گفت:

این رجل هذیان می گوید. آیا این کافر شده یا نشده؟ دو مرتبه کافر شده. حالا ببین مولوی چه می گوید، می گوید: بله اینها مسلمان بودند و در تمام جنگها شرکت می کردند و پدر زن رسول الله بوده است و پیرمرد بوده است. عین یک عده ای، حالا مثل ما هستند. عین یک عده ای، هنوز یک عده مان هم هستیم. این را بگویم در دلمان است. مگر آن نبود که می گفت که حالا ما جوادالائمه را شناختیم، این بچه قرآن می خواند. تا حالا نشناخته، والله راست می گوید، نشناخته. پی کسی می گردد مثل جوادالائمه باشد، بگوید این دومی اش است. آن اولی اش است، این دومی اش است که حالا قبول کند. حالا تو داد نمی خواستی؟ (صلوات)



حالا می گوید: بله، اینها همه شان مسلمان بودند! پیغمبر هم نگفته این کافر است! اینها یک جلسه ای درست کردند [مطابق] با دید اصحاب رسول الله. با دید جنگجوها. اما امام حسین می گوید من کشته این [جلسه بنی ساعده] هستم. اینها گفتند: علی جوان است، فعلاً مردم نمی آیند زیر بارش، الان خیلی به درد خلافت نمی خورد! صبر کنید! ابابکر باشد! مولوی گفته، خب ابابکر، بعدش هم عمر باشد! ما علی را قبول داریم! می گوید ما علی را قبول داریم! تا حتی علی یک چیزهایی دارد که این سه نفر ندارند. این را هم می گوید، فهمیدی دارم می گویم چه؟ حالی ات است دارم می گویم چه؟ می گوید امر خدا، این که تا حالا در مغز مردم بود،

اینها را ولی نمی داند. اینها را علم لدنی نمی داند. اینها را حجت خدا نمی داند. اینها را جزء خلق حساب می کند. تو هم که می کنی! تو هم مشابه او هستی! حالا حب علی دین شد. این دارد چه می گوید؟ تو هم همانی دیگر! تو هم همانی عزیز من. این امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مگر می شود به مولوی گفت، با این روایت چه می کنی که [امیرالمؤمنین] می گوید با تمام انبیاء آدم، با پیغمبر آشکارا آدم. چه با این می کنی؟ چرا یکی سوال کرد از من این را. هر چه که پیغمبر تعریف امیرالمؤمنین را می کرد آنها بغض و عداوتشان زیاد می شد. معطل بودند پیغمبر [از دنیا] برود آن عداوتشان را همه را پیاده کنند. واللہ، امام صادق گریه می کند، می گوید اگر جد ما

برعکس گفته بود، دیگر اینها اذیتی نبود که نکنند! می گوید دیگر اینها اذیتی نبود که نکنند! اینقدر ما را اذیت کردند. بیشتر می گوید بنی عباس [اذیت] کردند.

حالا عزیز من قربانت بروم ببین من چه دارم به شما می گویم. گفت خب، شور کردند. بخور می آورد! تو بمیری مسلمانی! تو مشابه همانی! عزیز من، فکر کن ببین از شورا چه درآمده؟ شورا خلیفه ساز شد، علی را گذاشتند کنار. بابا، حالا علی خلیفه نیست، آیا باید زنش را بزنی؟ آیا باید زنش را بکشی؟ آیا باید دستش را بشکنی؟ آخر، این چه خلیفه ای است؟ آیا باید طناب گردن علی بیندازی؟ این چه عدالتی است؟ الان بیشتر جوانهای ما توجه ندارند، دارند سّئی می شوند، اینجور

که این حرف می زند. جوانان عزیز ما وارد نیستند که، باید عزیز من بیایید این حرفها را بشنوید مبادا گولتان بزنند. ما باید امر را اطاعت کنیم. به تو می گوید دور این سنگ ها بگرد، چشم. رو به این ور بایست، چشم. پیغمبر علی را بلند کرد. وحی رسید یا محمد (صلوات) علی را بلند کن ببینند، مبادا بگویند علی دیگری بود، نشانش بده. حالا امیرالمؤمنین را نشان داده، این است خلیفه، این است بعد از من، این است علم اولین تا آخرین دارد. آخر امام یک چیزی است، یک چیزی که نبوده می گوید می شود. این چیزی که بوده است و می شود مال خلق است. آن چیز که نبوده می شود. بین پیغمبر اکرم چه جور می گوید؟ آخرالزمان زنها این جور می شوند، علما

این جور می شوند، مردها این جوری می شوند، «کاشفات عاریات» می شود، پوشیده اند نمی دانم برهنه هستند. مگر پیغمبر اینها را نگفته؟ مگر بوده که می گفته؟ نبوده می گفته. امیرالمؤمنین هم همین جور است. بین امام یک چیزی که نیست می گوید می شود. اما خلق هر چقدر هم که بالا برود، یک چیزی که هست را می گوید. توجه می فرمایید من چه می گویم؟

حالا عزیز من بین چه دارم می گویم، آنچه را که شد از شورا درآمد. عمر می گویند فقیه بوده. خودشان هم می گویند، فقیه آل محمد!!! فقاہتش را آنجا اجرا کرد که مردم قبول کردند. حالا بین این مولوی چه می گوید، می گوید ما قبول داریم، اما امرش را قبول نداریم.

این همه که من به شما گفتم، حرفم سر این است. می گوید ما قبول داریم، یک چیزهایی هم دارد [که] برتری دارد به این سه تا، اینها را هم می گوید؛ اما ما به اینکه اولین خلیفه رسول الله باشد قبول نداریم. ما شورا را قبول داریم. آنها که چیز کردند می گوید، دوباره تکرار کنم، مسلمان بودند، آنها اختیار داشتند شورایی تشکیل دادند، اینجوری شد. امیرالمؤمنین را حجت خدا نمی دانستند. مقدس هم همین جور است، امام زمان را حجت خدا نمی داند. الان هم همین جور است، آن موقع هم بوده، عده ای هستند، البته هستند. ببین، خود خوارج نهروان همین جور است. عبادت را حجت می داند. یعنی امیرالمؤمنین را حجت که نمی دانند،

مزاحم عبادتشان هم می دانند. می گوید علی نباید باشد، عمروعاص هم نباشد، معاویه هم نباشد، ما عبادت کنیم.

عزیزان، این است که بعضی ها یک حرفهائی زدند، می گویند حاج حسین می گوید عبادت نکن! من غلط می کنم بگویم عبادت نکن. عبادت با اطاعت [کن]. اطاعت کن، عبادت هم کن. اصل، اطاعت است. اصل، اطاعت ولی است. اینقدر این کار بالا گرفت، فوراً خدا اطلاعیه نازل کرد. دید مردم همه عبادتی شدند، حالا فوراً اطلاعیه نازل کرد کسی که در این خلقت اینقدر عبادت کند، مثل مشک خشک شود در صفا و مروه یعنی آنجا که تمام دعاها مستجاب است، آنجا باشد،

علی را دوست نداشته باشد، «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول نداشته باشد، به عزت و جلالم به رو در جهنم می اندازمش. حالا عبادت بالاتر است یا اطاعت؟ معلوم می شود اصل اطاعت است. حالا الحمدلله خدا را شکر ببالید که این مملکت شیعه درست است. الان علمای ما بیشتر قال الصادق، قال الباقر می گویند. امام صادق را قبول دارند. این فقه و اصول را اینها گفته اند، قبول دارند. الان به خودتان ببالید که الحمدلله در این مملکت علما قال الصادق، قال الباقر می گویند. اما اهل تسنن ببین نمی گوید، می گوید امام صادق را ما اصلاً قبول نداریم. اشتباه شما این است که آنها را تایید می کنید. اشتباه شما این است که روایتهای آنها را



می نویسد و به مردم می گوید. ای باسوادها، این اشتباه شماست. بیایید هشیار باشید، آنها را تشویق نکنید. امام صادق می فرماید: ذره‌ای اینها ما را قبول ندارند، الان مولوی افشاء می کند، وقتی می خواهد انتقاد کند می گوید ما قبول نداریم. آنها اصلاً قبول ندارند. اینقدر باید داد بزنم که یک قدری آرام بگیرم. حالا آقا مدام روایت اینها را نقل می کند. بله عمر اینجوری تعریف امیرالمؤمنین کرده است و عثمان این جور کرده. اصلاً دارد اینها را صلح می دهد! چه کسانی؟ چه کسانی؟ آخر کسی که قبول ندارد چطور تو داری تشویق می کنی در کتابها می نویسی؟ اگر اینها قبول دارند، بیایند علی ما را قبول کنند. آخر، تو چرا این کار را

می‌کنی؟ برو ببین دارد می‌گوید چه؟ این اینجوری گفته، آن اینجوری گفته. یک عده‌ای جوانان عزیز، من فدایشان شوم اینها چه کنند؟ این جوانها راجع به ولایت مثل این است که تُرکند، می‌خواهند فارسی یاد بگیرند. یا فارسند می‌خواهند ترکی یاد بگیرند. این جوانان عزیز می‌خواهند ولایت یاد بگیرند، چرا تو اینجوری می‌کنی؟ ای نامسلمان مسلمان! چرا جوانان را گمراه می‌کنی؟ علی را معرفی کن به اینها. «الیوم اکملت لکم دینکم»، دین را یاری کن به اینها. می‌رود اهل تسنن را [یاری] می‌کند. داد دارد یا ندارد؟ ناراحتی دارد یا ندارد؟ چه کردی و چه کار می‌کنی ای باسواد؟ بی خود نیست که می‌گویم سوادت را در اختیار ولایت بگذار. خدای تبارک

و تعالی از تمام این خلقت مقصدش علی است.  
مقصدش وجود مبارک امام زمان است. (صلوات)

چه کسی را معرفی می‌کنی؟ روایت و حدیث چه کسی را  
می‌گویی؟ این کارها چیست که ما می‌کنیم؟ فردای  
قیامت خدا می‌داند می‌فرماید: یکی را گمراه کنی، گناه  
عالم گمراه کردن به تو می‌دهد. یکی را هدایت کنی،  
ثواب عالم هدایت کردن به تو می‌دهد. من هر چه به  
شما می‌گویم روایت و حدیث می‌گویم. روایت و حدیث را  
باید احترام کرد. می‌گوید: اگر یکی را گمراه کنی، عالمی را  
گمراه کردی. یکی را هدایت کنی، عالمی را هدایت  
کردی. یک هدایت کردن اینقدر اجر دارد. رفقای عزیز  
بیایید ما مردم را هدایت کنیم. به چه هدایت کنیم؟ به

ولایت. ما توجه نداریم به توحید، توجه به خدا نداریم. توجه نه که اصلاً نداشته باشیم، توجه مان کم است. من به شما امروز عرض کنم، من والله بالله، یک روز که وقتی می خواهم صحبت کنم، فردایم را نمی بینم. یعنی یک وقت می بینی جوری می شود که می گویم شاید ان شاء الله امیدوارم این حرفها بماند در قلب مبارک شما. من کاری ندارم، دلم می خواهد این حرفها افشاء شود. عزیزان من، زمانی شود یک قدری در این عالم، به اصطلاح اسم دنیایی هم پیدا کنید، این حرفها را بنزید از شما بخرند، شاید هدایت شوید. من الان یک حرف می زنم که می دانم در تمام قلب شما نیست. اما من الان در قلب شما وارد می کنم. اگر در قلب شما بود، من وقتی

می‌آیم پایین من دو هزار تومان به شما می‌دهم. الان دو هزار تومان بیشتر ندارم! در جیبم ندارم! دلتان برای من نسوزد! من توجیه نمی‌خواهم کنم، می‌خواهم شوخی کنم. الان این که در قلب شما نیست، خدا تمام عالم را فدای علی کرده. (صلوات)

این است که می‌گوییم در قلب مبارک شما نیست، الان وارد شد. ببین [خدا] تمام خلقت را فدای علی می‌کند. می‌گوید اگر عبادت ثقلین کنی، علی را دوست نداشته باشی، علی را به خلیفه پیغمبر قبول نداشته باشی، علی را برادر رسول الله قبول نداشته باشی، علی همسر زهرا را قبول نداشته باشی، عبادت ثقلین کنی، به رو در جهنم می‌اندازمتان. آیا خدا خلقت را فدای علی کرده یا نکرده؟

اگر کرده صلوات بفرستید. ای کسی که تو می گویی من شیعه علی ام، بیا تو سوادت را فدای علی کن. بیا قال الصادق، قال الباقر بگو، مثل آنها نگو که ما قبول نداریم. بیا قبول کن عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم. از این سواد مبارکتان (من کلی می گویم، خصوصی نمی گویم. کسی به جایی این حرف من را چیز نکند، من راضی نیستم. من به کل باسوادهای این دنیا می گویم) بیایید سوادتان را فدای امر خدا کنید، فدای مقصد خدا کنید، فدای امام زمان کنید. آن وقت عزیز من، ببین چه می شوی. والله بالله اگر فدا کنی، او هم فدایت می کند. مگر امام زمان نمی گوید: «السلام علیک یا مطیع لله و رسوله، عبدالصالح»، ای اصحاب با وفای جدم، پدر و

مادرم به قربانتان. عزیز من، بیا حرف بشنو. آقای مهندس، آقای دکتر، آقای طلبه بیا سوادت را فدای امام زمان کن. چون که اگر سوادت را فدا کنی زحمتت را [فدا] کردی. ببین قشنگ است والله، قدر این حرفها را بدانید. والله من کتاب ندیدم، [از جانب خدا و ائمه] می رسد که به شما می گویم. ببین چه دارم می گویم، تو زحمت چند سالهات را فدا می کنی، امام زمان هم خودش را فدایت می کند. می داند آقای مهندس تو چند سال زحمت کشیدی. ای خانمهای عزیز، به شما هم می گویم تو در دانشگاه می خواهی بروی، والله بالله دانشگاه به تو ولایت نمی دهد. سواد به تو ولایت نمی دهد، امر به تو می دهد. رویت را بگیر خودت را از نامحرم بپوشان. بیا

امر را اطاعت کن. خانم، بیا سوادت را فدای زهرا کن تا زهرا شفاعتت را کند، تا زهرا ضمانتت را کند. تا زهرا بگوید این شبیه من بود، شبیه زنهای انگلیس ها نبود، شبیه زنان آمریکا نبود. من نمی دانم الان خانم یک اهل علمی هستم که منبری است، به این کفایت نکن. تو بین راهت چیست. آن آقای منبری که مثل من باشد، خودم فلجم. من که نمی توانم دست تو را بگیرم. خانم، تو بیا شبیه زهرا شو، زهرا دست تو را بگیرد. من حرفش را می زنم. والله من خودم در ولایت فلجم.

ای خانم های عزیز، این چیست که در مغزتان افتاده که ما هم باید برویم در اداره! آیا اداره تو را کفایت می کند یا خدا؟ بعضی هایشان هم که مقدس شدند، [می گویند:]



کمک به شوهرمان می خواهیم کنیم. آره، مگر خدا نمی گوید: «والله خیرالرازقین»، من رزقت را می دهم. چرا خدا را کنار گذاشتی خانم، می خواهی بروی در اداره؟ چند تا جوان نامحرم تو را می بیند؟ من صد دفعه فدای بعضی جوانها شوم گفت: من نمی خواهم بروی. می خواهی باش، می خواهی برو، نمی خواهم بروی [دانشگاه یا سر کار] یک کمی غرغر کرد و یکی دو تا تلفن هم به ما کرد. گفتم: امر شوهرت را باید اطاعت کنی. اگر تو پیرو زهرایی، باید امر شوهرت را اطاعت کنی. اگر هم نیستی که خب هیچ چیز! الحمدلله شکر رب العالمین امر را اطاعت کرده، زندگی دارد می کند. توجه می کنی من چه می گویم؟ خانم، تو کافر به خدا شدی، خیال می کنی

مسلمانی! من بروم اینجا کار کنم، نمی دانم مشکل از کار شوهرم، مشکل از کار پسر [ باز کنم ]! چه مشکلی؟! مشکل گشا علی است؟ تو هم مشکل گشایی؟ بترس از خدا. برای من پیغام داده ما اگر نرویم ماما شویم، چه جور شویم، (به تمام آیات اگر من می خواستم این حرف را بزنم. پیش آمد دیگر. اصلاً نه تمرین کرده بودم نه می خواستم بزنم. نمی خواستم بزنم، اصلاً در فکرم نبود)، به او گفتم: خب، آن موقع که یا علی می گفتند چه جور بود؟ واللّه، ما زلمان می خواست بزاید، می گفت: یا علی یا علی، تا می گفت: یا علی، یک دفعه بچه می گفت: ونگ ونگ ونگ. خب بیا، این چیست؟ خدا بچه را نجات می دهد. تو بروی بچه را نجات بدهی؟

## آرام بگیر.

والله بالله خانم‌های عزیز، من دوست شما هستم. این حرف‌ها را کسی نمی‌زند، شما را هم تشویق می‌کنند. خانم‌های عزیز مقدس نشوید، بیایید متدین شوید. بیایید خودتان را حفظ کنید، بیا رویت را بگیر. مگر قانون خدا عوض می‌شود؟ خلق، قانون را عوض می‌کند. قانون خدا عوض نمی‌شود، قانون را خلق عوض می‌کند. فردا به تو می‌گویند این قانون را خلق عوض کرد، گفت رویت را بگیر، چرا رویت را نمی‌گیری؟ زهرا گفت بگیر؟ علی گفت بگیر؟ امام زمان گفت بگیر؟ چه کسی گفت بگیر؟ یک نفر افغانی گفت بگیر، نگرفتی! خودش فلج است. زهرای عزیز وقتی

می خواست راه بشود، یک دفعه می دیدند از این ور می رود، والله، معلوم نبود از کدام طرف می رود. این زهراست. خانم های عزیز، روایت برایتان بگویم، والله بالله پیغمبر سر منبر گفت: چه عبادتی از برای زن از همه بالاتر است؟ گفت: نه این نامحرم را ببیند، نه این. والله روایت داریم پیغمبر سه دفعه بلند شد، زهرا پدرت به قربانت، زهرا پدرت به قربانت، زهرا پدرت به قربانت برای این کلامی که گفتم. این کلام به یک پیغمبر ارزشش بیشتر است. چرا؟ دین بالاتر از نبی است. اگر شما دین نبی را احترام نکردی، نبی را [احترام] نکردی. بی احترامی به نبی کردی. پس دین بالاتر است. چرا؟ مقصد خدا دین است. مقصد خدا علی است، مقصد خدا

امام زمان است. تو کجا این کارها را می کنی؟ عزیز من، قانع و راضی باشید. امروز قانع و راضی باشید، عزیز من، بدانید یک دفعه ملک الموت می آید یقه ات را می گیرد. اگر می خواهی بشنوی، برو در قبرستان ببین چه جوانهایی دور از جان همه شما، زبانم لال، چه کسانی بودند؟ مواظب باشید. الان این زلزله مثل یک عذاب خداست، مواظب باش، آماده باش. گناه نکنیم، چشممان را حفظ کنیم، آماده باش روح که از بدنت می رود، تو را پیش زهرا ببرد. جوانان عزیز، روح که از بدنت برود تو را پیش آقا علی اکبر ببرد. تو را پیش چه کسی ببرد؟ قربانتان بروم، بیایید ما این دین را یاری کنیم.

غدیر بوده، عاشورا بوده، الان من بگویم غدیر بوده، شما می گوئید چرا؟ نمی گوئید چرا، یک قدری به شما نمی چسبد. کجا غدیر بوده؟ کجا عاشورا بوده؟ حالا آدم ابوالبشر آمده در این دنیا، ترک اولی کرده، حالا سیصد سال گریه می کند، [می گوید] خدا، دعای من را مستجاب کن. [خدا گفت:] نگاه به آسمان کن. نورهایی بود، یک نورهای ریزریزی بود والله، آن شما بودید. آخر این که پیرو هست، پیرو بوده است، پیرو هم هست. حالا اگر نشده پیرو می شود. اینها که گناه می کنند، سوال می کنند اینها بودند، این را جبری ها می گویند! نه، تو الان اتصال نبودی، اتصال به کُر می شوی. خب تو هم همانی. کاری ندارد که. نبودی می شوی. علی کر است، ولایت کر

است، بیا اتصال بشو. حالا چطور عاشورا بوده؟ اگر نبود چرا خدا روضه می خواند؟ یا آدم، می گوید دلم شکست اسم حسین را آوردم. نمی خواهم روضه بخوانم، اما یک کلام می گویم. حالا گفت: این حسین است در صحرای کربلا او را می کشند، اینجور می شود گریه کرد، توبه آدم به گریه امام حسین قبول شد.

غدیر کجا بوده؟ غدیر آن است که خدا افشاء کرد به تمام خلقت که اگر علی را قبول نداشته باشید، عبادت تقلین کنید شما را می سوزانم. این غدیر است. غدیر از این بهتر نیست که. پیغمبر علی را بلند کرد، خدا تایید کرد. آیا توجه دارید یا ندارید؟ الان شما باید ببالید به اینکه امامتان امام صادق است، ائمه طاهرین است.

بباید به آن علمایی که از خودشان حرف نمی‌زنند، قال الصادق، قال الباقر می‌گویند. الان در همین مملکت ما گفته می‌شود، نه در مملکت اهل تسنن. آنها که قبول ندارند. چرا آنها که ائمه شما را قبول ندارند، شما قبولشان می‌کنید؟ چرا می‌کنید؟ آیا می‌فهمید گناه کبیره است؟ تو باید تولی و تبری [داشته باشی]، دین تولی و تبری است. اگر تولی و تبری نداشته باشی، دین نداری. والله روایت داریم اگر ذره‌ای محبت این دو نفر داشته باشی، اهل آتشی. اصلاً تولای تو از بین می‌رود. تولی و تبری، اول باید تبری داشته باشی، آن وقت تولی به تو داده می‌شود. اول باید تبری از اینها بجویی، تولی به تو داده می‌شود. (صلوات)



حالا عزیزان من، اینکه می‌گویم پیرو خلق نباشید، شما توجه کنید از بعد از پیغمبر اکرم، تمام اینها که گمراه شدند، پیرو خلق شدند. در زمان آقا امام حسین، آنها که گمراه شدند، پیرو خلق شدند. عزیزان من، از اول داد کشیدم پیرو خلق نشوید، پیرو ولایت شوید. ائمه طاهرین خیلی شما را می‌خواهند. اما توجه کنید. ولایت پرست شوید، نه خلق پرست. خلق یک وقت خودش را بزک می‌کند. الان یک درویشی است، این برداشته صورتش را بزک کرده، اینجوری کرده، ریشش را آورده اینجایش، یک چیزی پوشیده که یک آدم می‌رود در آستینش! آن وقت می‌روی نمی‌دانم چه می‌گوید، به حرفش می‌روند. پس تو لباس پرستی! آخر، ببین این

مرتیکه حرفش چیست این درویش؟ یواش یواش می‌گوید بیا این حرف را بشنو، اینجوری کن. نمی‌دانم اینجوری شو، دیگر نماز نخوان و روزه نگیر و جسم تو جسم الهی شده است! و از این حرفها هم می‌زند. یک مشت جوان هم دور این را گرفته‌اند. گفت: از خر خرتر کیست؟ گفت: آن کس که برای الاغه سوتک می‌زند. گفت: اگر آب بخواهد خودش می‌کند، تو سوتک می‌زنی چه کنی؟ این مرتیکه آخر خودش چیست؟ برداشته اینجوری خودش را درست کرده. یک گونی رویش است، گونی است، چیست؟ شما بلدید اسمش را. (صلوات)

حالا چه اشخاصی پی اینها می‌روند؟ کسانی که ولایتشان هنوز لنگر نینداخته. اگر بیندازد دنبال که می‌روی

دیگر؟ علی (علیه السلام)، وجود مبارک امام زمان که از تمام خلقت بالاتر است، چرا دنبال خلق می‌روید؟ پس تو عیب داری. این می‌خواهد ریاست خودش را این درویش کند. تو عیب داری. تو هنوز تشخیص ندادی که دنبال این می‌روی. به تمام آیات قرآن هیچ کجا را نمی‌خواهم ببینم. اصلاً نمی‌خواهم ببینم؛ مگر جمال مبارک شما را. یک قدری دو سه روز که نمی‌بینم، انگار می‌خواهم برای شما گریه کنم. چرا؟ شما را که می‌بینم ولایت را می‌بینم. من ولایت پرستم. اگر در تو باشد، همان را می‌پرستم. اما کجا آخر می‌روی دنبال اینها؟ مگر حالی ات نیست؟ تو باید ببینی کلام این مرد چیست؟ حرفش چیست؟ نه اینکه بگوید اینجوری،

اینجوری بروی به حرف او. مگر این نبی است، یا ولی است؟ توجه کنید چقدر امام حسین شما را می خواهد. چقدر ائمه می خواهد شما را.

من الان یک کلام می گویم، ببین نمی خواهم روضه بخوانم اما می گویم تا ببینید امام حسین چقدر شما را می خواهد. ببین جان من، عزیز من این که دارم می گویم من در ماوراء نگاه می کنم در صحنه کربلا نگاه می کنم. در صحنه «الیوم اکملت لکم دینکم» نگاه می کنم. فهمیدی؟ در این صحنه ها من نگاه می کنم یک چیزهایی که می آید در نظرم، می بینم چقدر اینها صفا و وفا دارند. چقدر ما را می خواهند. حالا امام حسین عنایت کرد به اصطلاح خودش به غلامش گفت: غلام،

ما فردا کشته می شویم. می خواهی تو بروی برو. من از تو رضایت دارم و یک نامه هم می نویسم دستت می دهم که تو غلام رانده شده نیستی. تو غلامی هستی که امر من را اطاعت کردی، می خواستم که کشته نشوی، که آزاد باشی هر کس تو را بخرد، هر کسی تو را بخواهد. چون که غلام من بودی، عده ای هستند که تو را می خواهند، برو. این رفت، برگشت. امر را اطاعت کرد برگشت. می خواهم بگویم امام زمان چقدر می خواهد شما را. گفت: حسین جان، من فهمیدم چرا به من گفתי برو، من رویم سیاه است، تو می خواهی من قاطی شهادت نشوم. آتش زد حسین را. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، من در بقای امام حسین می روم. حالا

یک وقت امام حسین دید یکی از دستش ناراحت است. خدا رحمت کند، حاج شیخ عباس را این جمله را ایشان گفت، گفت: حالا وقتی ضربه‌ای خورد غلام افتاد، امام حسین در عجله سر دو نفر را روی زانویش گذاشته، یکی آقا علی اکبر، یکی غلام سیاه. یک وقت صدا زد خدایا روی این را تا زنده است، جان در بدنش است، سفید کن. ایشان قسم خورد گفت: مانند خورشید در تمام صحرای کربلا می درخشید. گفت: خدایا رویش را سفید کن، گفت: غلام از من راضی شدی؟

عزیزان من، بیایید دست از امام زمانمان برندارید، دعا کند خدا روی ما را سفید کند. واللہ دعای امام زمان مستجاب است. بیایید دعا کنیم امام زمان دعا کند

روی ما را دوستان مادرش زهرا را سفید کند. «لا حول ولا  
قوة الا بالله العلی العظیم».

خدایا، عاقبتمان را بخیر کن.

خدایا، ما را پیامرز.

خدایا، به حق امام زمان تو را قسم می دهم، همین که  
می گویم انشاءالله امیدوارم که امام زمان در حق همه ما  
دعا کند رویمان سفید شود و قلب مبارکشان سفید است،  
سفیدتر کن.

عزیزان من، من به دینم قسم به ایمانم قسم دوست  
شما زن و مرد هستم. می خواهم شما در صراط مستقیم  
باشید.

خدایا، ما را در صراط مستقیم وادار کن. صراط مستقیم [این است که] امر اینها را اطاعت کنیم.

خانم عزیز، آقای عزیز جوان عزیز بیایید امر را اطاعت کنید، با امر محشور می شوید. عزیز من، این را به شما بگویم، قبول کردن ولایت خیلی مشکل است. مگر می گذارد؟ بعد رسول الله هفت میلیون قبول نکردند، چهار تا قبول کردند. الان هم همین طور است. این را من به شما بگویم، من به شما گفتم دیگر یک حرفهائی ننزید، خدا تجلی کرده در قلب کوچک شما، باید شکرانه کنید. کجا بودید و کجا آمدید. شما اگر قطعه قطعه تان کنند می گویند علی، می گویند حسین، می گویند زهرا. مگر این عنایت که به شما داده، این جاسازی که ولایت



در قلب شما کرده، آیا می‌توانید شکرانه‌اش را کنید. این است که بهشت را به شما واجب کرده، جهنم را به شما حرام کرده. در صف اولیاء هستید، در صف انبیاء هستید، همه‌تان در صف امام زمان هستید. عزیزان من، والله، خیلی باید قدردانی کنید. شکرانه این نعمت را کن. والله، گفتم، ببین خدا چه کرده؟ تمام خلقت را فدای ولایت کرده. عزیز من، بیا تو دنیا را فدای خودت کن. نافرمانی را فدای خودت کن. عزیزان من، فدایتان شوم بیایید این حرف‌ها را بشنوید، کور از دنیا نروید. والله دنیا گول‌زنک است. یک وقت حالی‌تان می‌شود، یک پستانک در دهانتان بوده، اصلاً چیزی تویش نبوده. اصلاً دنیا چیزی تویش نیست. تمام ارزش دنیا به ولایت

است. ببین خدا می گوید چه؟ می گوید اگر امام زمان نباشد، تمام خلقت فروریزان می شود. پس یک امام زمان به خلقت ارزش دارد. حالا بی خود نیست که خدا دنیا را، خلقت را فدای علی می کند. ارزش ندارد. علی باز از این بالاتر است. والله، نظر من این است این خلقتی که خدا دارد، صدها خلقت باشد فدای علی شود باز کم است. من اینجوری علی را شناختم. یعنی چیزی نیست که خلق باشد، مطابق این باشد. تمام خلق ارزش ندارد. من بی روایت و حدیث حرف نمی زنم. اگر خلق ارزش دارد به واسطه ولایت است. عزیزان من، حالا شما هم باید اتصال به همان شوید. چرا می گوید: اگر یکی [مؤمنی] در شهر باشد، شهر حفظ می شود. اینکه در تو

هست حفظ می کند شهر را؛ یعنی ولایت. نه لباس، نه سواد، نه این عبادت، آنکه توی توست. آن چیست؟ ولایت. (صلوات)

می آیند مثل چند روز دیگر یک شیرینی می گیرند، یکی هم می خواند و یک سوت می زنند و سوت هم که کار شیطان است! چرا در خانه خدا سوت می زدند، گفتند مشرک مشرک؟ یک عیبی خورد به حاجی ها. این که درد دوا نمی کند. این جوان عزیز هشیار نمی شود که ای خدا گردنتان را ورریاورد، منبری ها! بیشترتان! به مردم چه می گوئید؟ عزیز من، فدایت شوم، ای منبری عزیز، تو که پیرو علی هستی، علی آدم ساخت، بیا آدم بساز. با ولایت بساز آدم، انسان بساز. تا کی انسان سازی

نمی‌کنی؟ بیا انسان بساز. تو که پیرو علی هستی، علی از خاک انسان ساخت، تو این انسانها که گمراهند بیا بساز با ولایت. والله یک روایتی داریم خیلی مهم است، آمده خدمت امام صادق، می‌گوید: آقا شخصی هست هست دائم روزه است، اصلاً ما مبطل ندیدیم از این آدم، بس که این آدم خوبی است. سخاوت دارد، شجاعت دارد، مرتب، بنا کرد مثل همان که می‌گوید این همه هست، اما یکی هست یک وقت یک کارهایی هم می‌کند؛ یعنی حالا یک گناهایی هم دارد، اما این حمایت از ولایت می‌کند. حضرت فرمود: نه صدها، هزار هزاران این درجه‌اش از این بالاتر است. منبری عزیز، بیا این شو. حمایت از ولایت کن. اینجایش را می‌کشد، و اینجایش را

اینجوری می کند و اینجایش را هه هه هه می کند. خب  
این منبر برای ننهات خوب است. یکی بود می رفت  
منبر....

یا علی